

کتاب مقدس برای کودکان  
تقدیم می کند

داوود پاشاه  
(قسمت دوم)



نویسنده: Edward Hughes

طراحی تصاویر: Lazarus

Alastair Paterson

بازگویی از: Ruth Klassen

ترجمه شده توسط: آرمین باقری

ناشر: Bible for Children

[www.M1914.org](http://www.M1914.org)

©2021 Bible for Children, Inc.

حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان‌ها را کپی و یا چاپ  
نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.



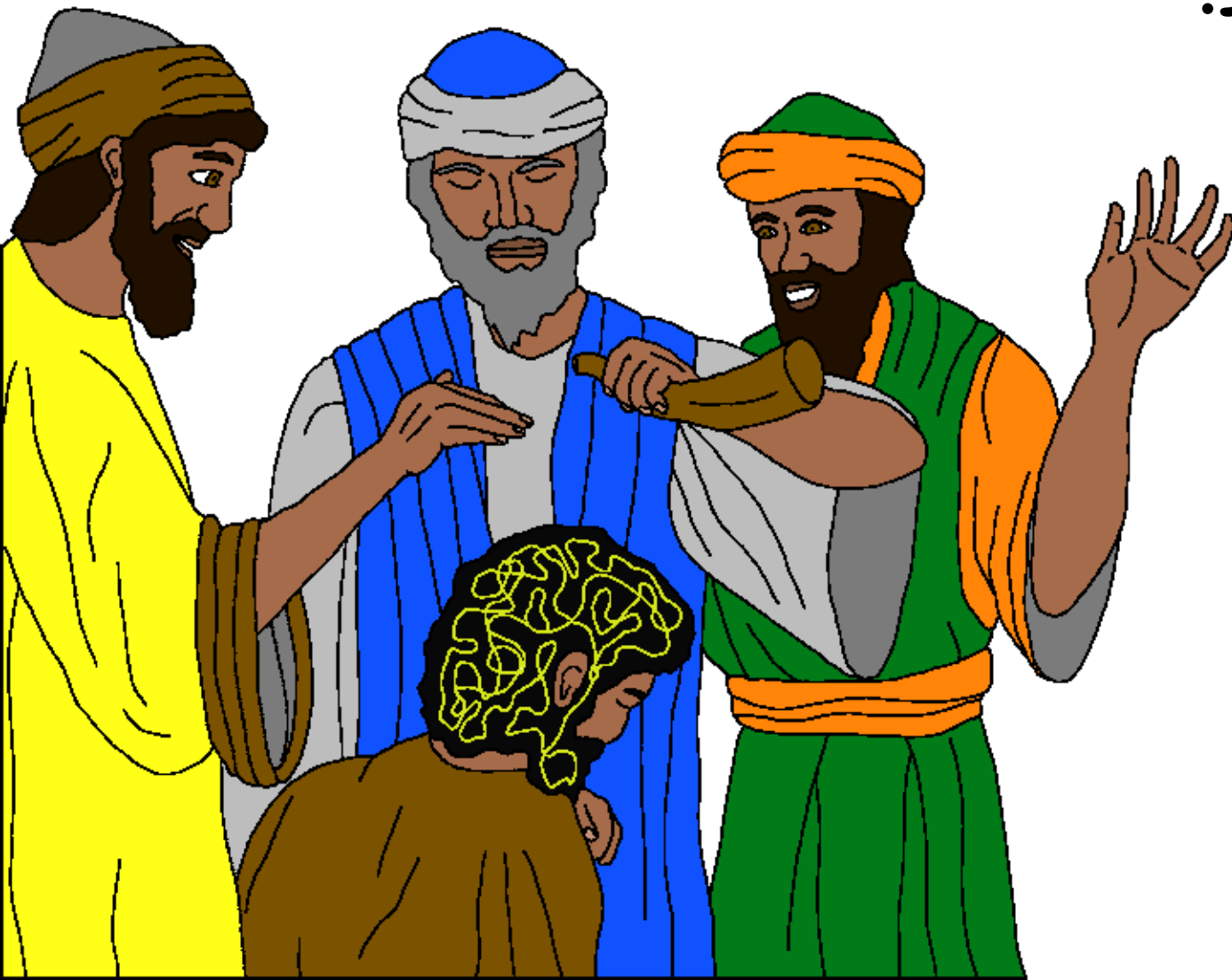
داوود پادشاه یهود در جنوب  
اسرائیل بود. اما بقیه اسرائیل  
ایشبوشث پسر شائول  
را به عنوان پادشاه  
برگزیدند. جنگ  
های داخلی به  
مدت هفت  
سال ادامه  
داشت اما  
داوود قوی و  
قویتر میشد.



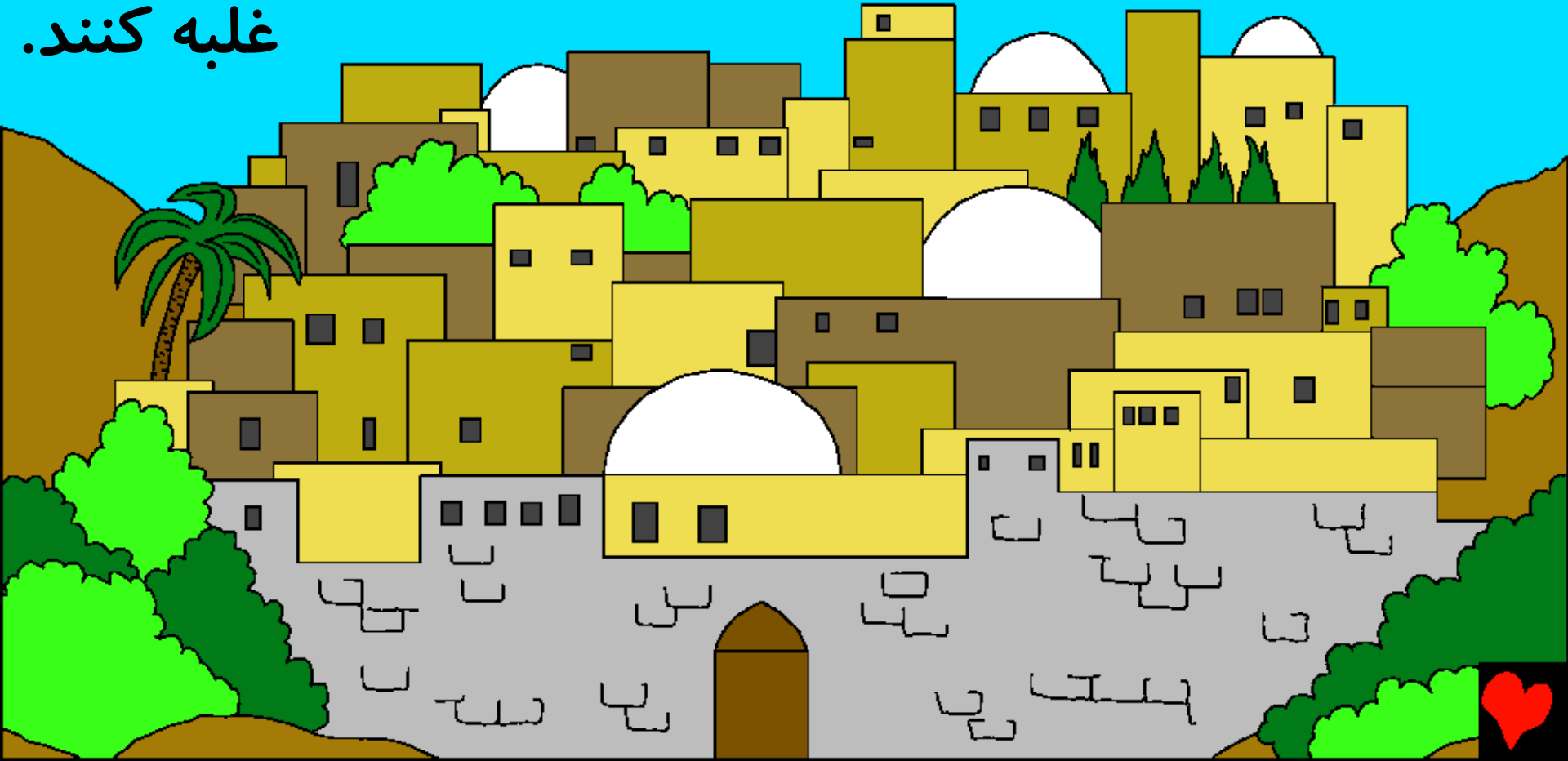
سرانجام ایشبوشت پادشاه توسط دو تن  
از سربازانش کشته شد.



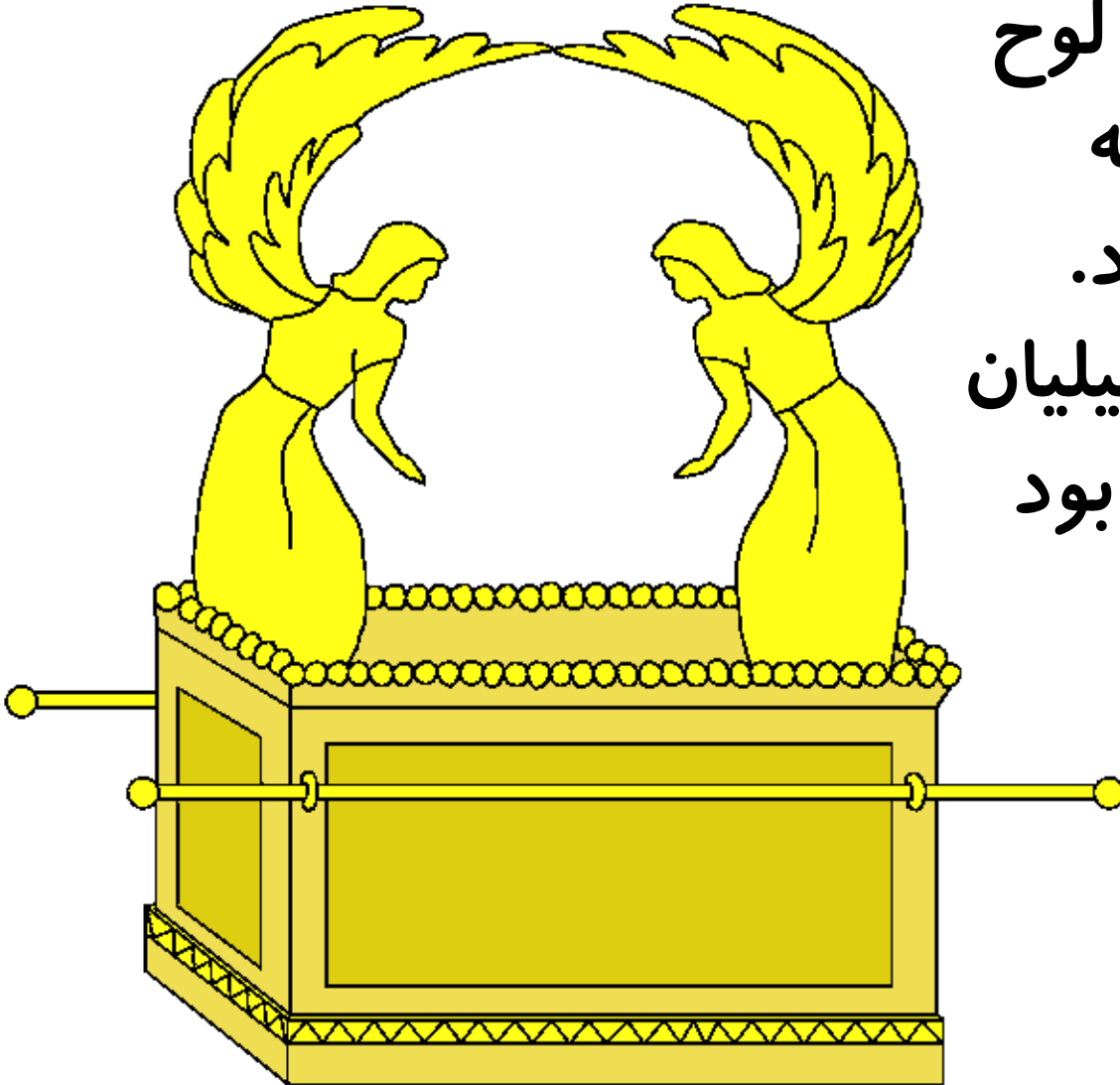
سپس تمام قبایل اسرائیل آمده و داوود را به عنوان پادشاه  
تمام اسرائیل تدهین کردند. سرانجام داوود پادشاه تمام  
قوم اسرائیل شد.



اولین کاری که داوود کرد فتح اورشلیم بود. آنجا شهر  
داوود نامیده شد. او آنجا را به عنوان دژ محکم در برابر  
دشمنان دوباره بنا کرد. از شهر اورشلیم بود که ارتش داوود  
به سمت فلسطینیان حرکت میکرد تا بر دیگر دشمنانشان  
غلبه کنند.



کمی بعد، داوود صندوقچه  
عهد را به اورشلیم آورد.  
صندوقچه عهد حاوی لوح  
های ده فرمانی بود که  
خدا به موسی داده بود.  
صندوقچه برای اسرائیلیان  
یادآور قدوسیت خدا بود  
و اینکه آنها باید از او  
پیروی کنند.



داوود در سالهای اولیه  
سلطنتش جنگهای فراوانی  
داشت. او یک سرباز  
خردمند و یک مرد فروتن  
بود که همیشه برای  
راهنمایی گرفتن از خدا  
در حال دعا کردن بود.





داوود در خانه ای زیبا  
زندگی می کرد، در حالیکه  
صندوق عهد در یک خیمه  
قرار داشت و این قضیه  
داوود را می رنجانید.  
او تصمیم گرفت تا  
یک معبد بسازد.  
ناتان، نبی خدا،  
نیز او را به این  
کار تشویق  
کرد.





در آن شب  
خدا به داوود  
پیامی فرستاد:  
«بنده من

داوود، زمانیکه

روزهای عمر تو

به اتمام رسید و

تو نزد پدران آرام

گرفتی، خدا برای تو خانه ای

می‌سازد. من فرزندت را به پادشاهی خواهم رساند.

او برای نام من خانه ای بنا خواهد کرد و من تخت

پادشاهی او را تا به ابد برپا خواهم داشت.



داوود تصمیم گرفت به هر کسی که از خاندان شائول  
زنده مانده کمک کند. او تنها پسر یوناتان "مفیوشت" که  
فلج بود را زنده یافت. داوود گفت: «او باید

همانند فرزند پادشاه همراه من  
و بر سر یک میز غذا بخورد.»

داوود با مفیوشت بسیار

مهربان بود زیرا

یوناتان بهترین

دوست

او بود.



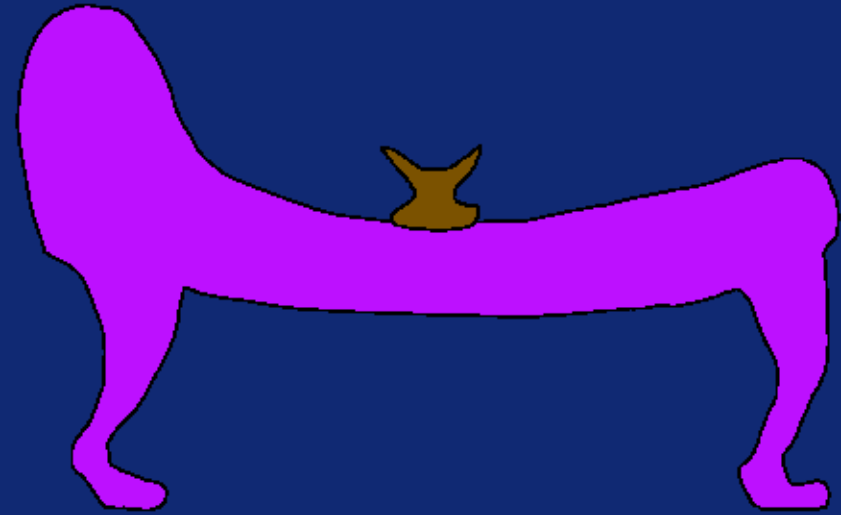
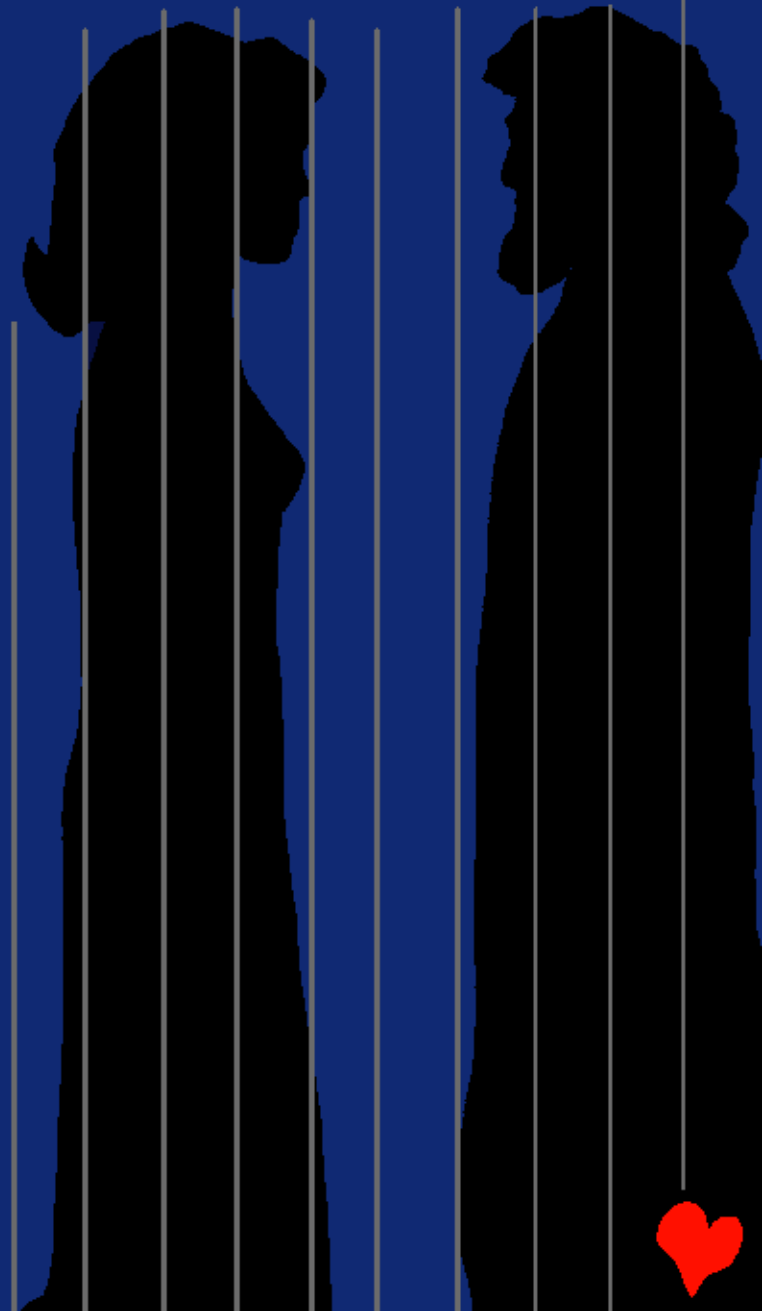
مادامی که داوود به خدا توکل می کرد و  
از فرمان های او اطاعت می کرد، خدا  
نیز کمک می کرد تا داوود موفق شود.  
اما یک روز، سایه ای سهمگین  
بر زندگی داوود فرود آمد.  
او لشکر خود را برای جنگ  
فرستاد در حالیکه خودش  
در اورشلیم ماند.



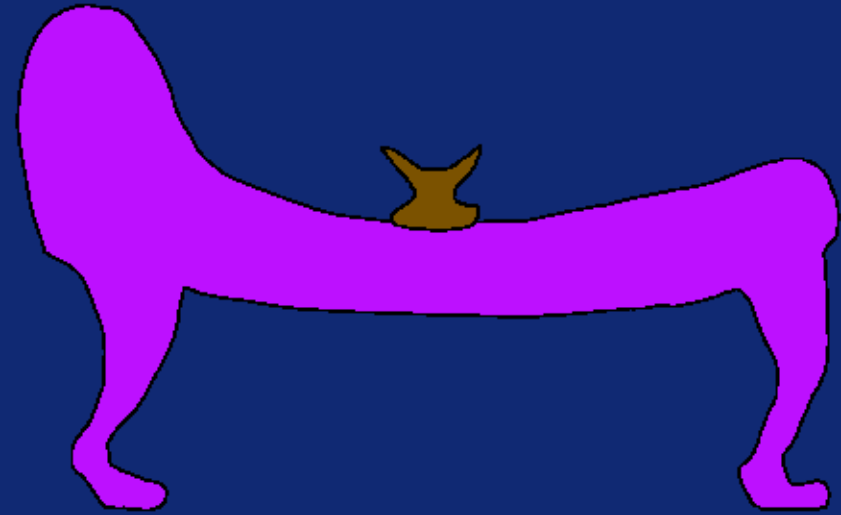
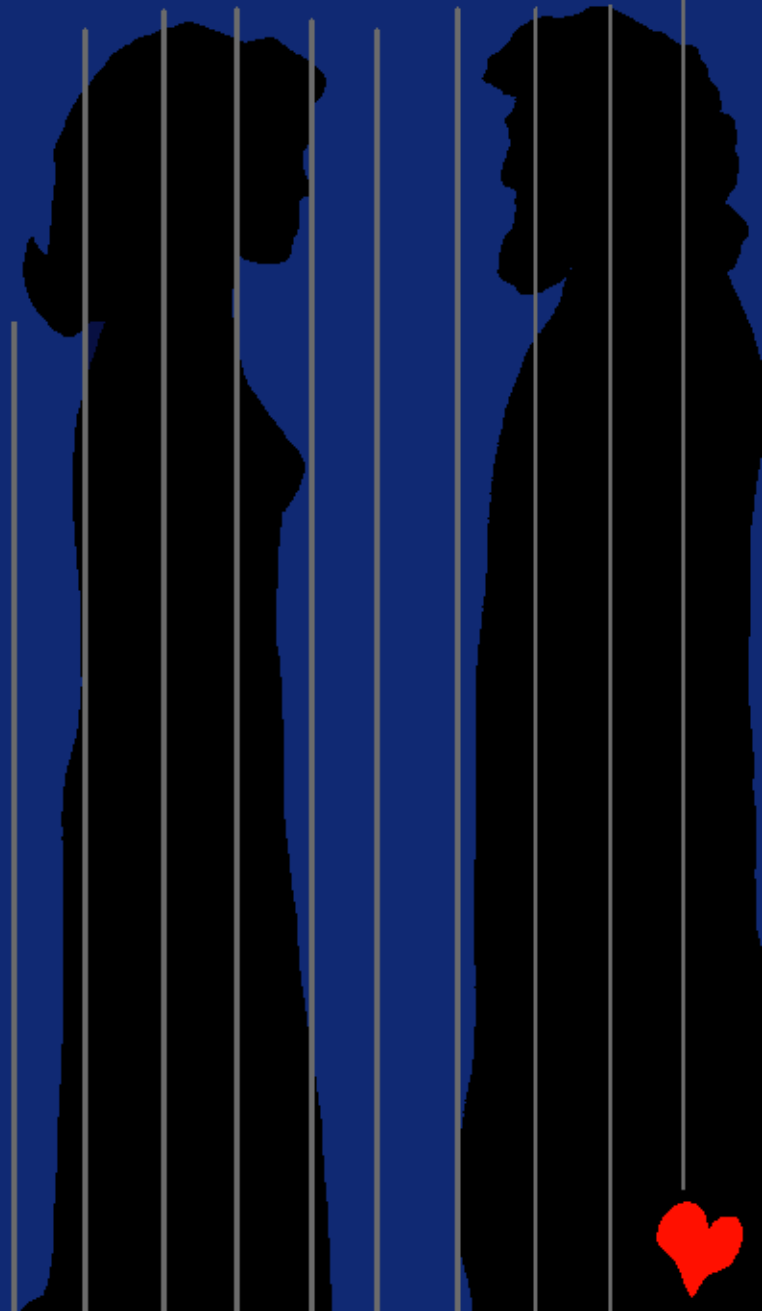
عصر یک روز که داوود  
نمی‌توانست بخوابد بر  
روی پشت بام کاخ خود  
رفت تا به شهر بنگرد.



او زن زیبایی را دید که در  
حال شستن خود بود. نام او  
بَتشَبَع بود. داوود می‌دانست  
همسر بَتشَبَع "اوریا" یکی از  
سربازان دلیر او است با  
اینحال او قانون شریعت  
خدا را شکست.



زمانیکه که بتشبع به داوود  
گفت که به زودی فرزند او  
را به دنیا خواهد آورد،  
داوود فهمید که گناهی که  
انجام داده به زودی  
مشکلات فراوانی را برای  
او بوجود خواهد آورد.





او بجای اینکه نزد  
خداوند به گناه خود  
اعتراف کند، سعی کرد

تا گناه خود را مخفی کند و به این ترتیب اوریا را از جنگ  
فرا خواند، او امیدوار بود که اوریا فکر می کند که بچه ای  
که قرار است به دنیا بیاید فرزند او است. اما اوریا به دلیل  
اینکه سربازان دیگر در جنگ بودند به خانه نرفت  
و شب را جلوی درب کاخ پادشاه گذراند.





بنابراین داوود کار بدتری  
انجام داد، او به اوریا نامه  
ای داد و او را دوباره به میدان  
جنگ فرستاد. در آن  
نامه به فرمانده لشکر  
گفته شده بود تا کاری  
کند که اوریا در جنگ  
بمیرد. اینگونه نیز شد، اوریا  
در جنگ کشته شد و داوود  
بَتَشَبَع را به همسری گرفت.



خدا بنده خود "ناتان" را فرستاد تا گناه داوود را به او نشان دهد. ناتان برای داوود داستان یک مرد ثروتمند و یک مرد فقیر را تعریف کرد. مرد ثروتمند

صدها گوسفند داشت، اما مرد

فقیر فقط یک بره کوچک

داشت که آن را همچون

دختر خود میدانست.



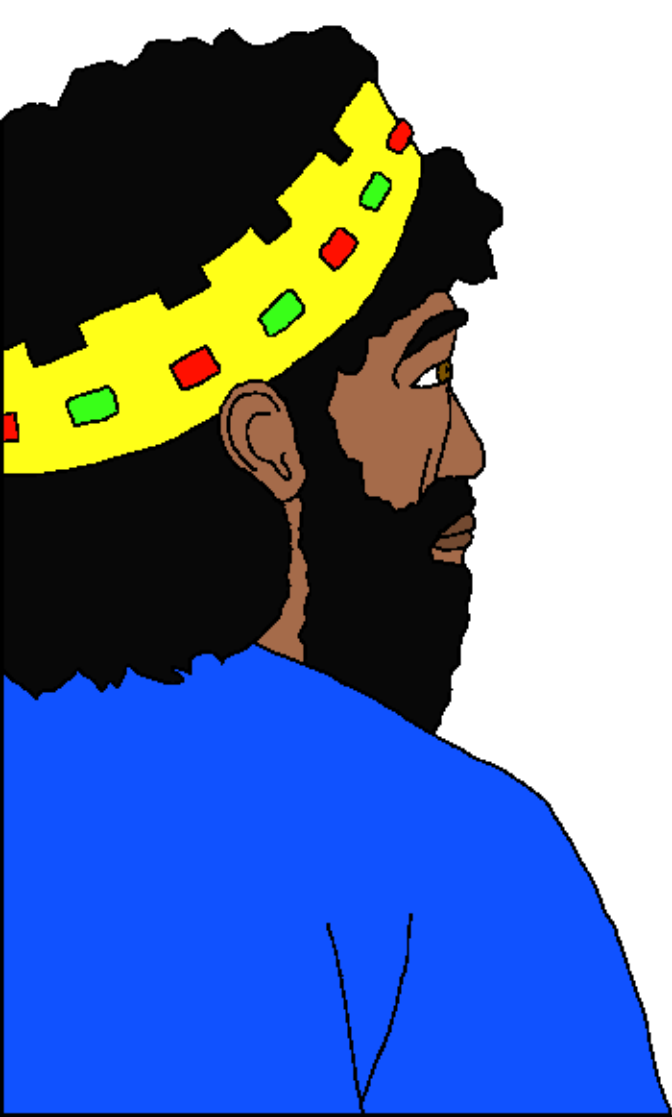
وقتی مسافری نزد مرد ثروتمند آمد، او هیچکدام از  
گوسفندان خود را برای آن مسافر ذبح نکرد و بجای آن،  
بره مرد فقیر را کشت و برای مسافر غذایی درست کرد.



داوود از خودخواهی مرد ثروتمند  
عصبانی شد و گفت: «کسی که چنین  
کاری کرده قطعاً باید کشته شود.»



ناتان پاسخ داد: «آن مرد ثروتمند تو هستی.» کاری که  
داوود کرده بود خیلی بدتر از کار مرد ثروتمند داستان بود.



خداوند گناهی را که داوود انجام داده بود را به او نشان داد. داوود به خاطر کاری که کرده بود شرمنده بود.

او به نزد خدا دعا کرد و گفت:

«من بر ضد تو گناه کرده و

این کار شریرانه را انجام

دادم.» و خدا گناه داوود

را بخشید. اما نوزاد

بَتَشَبَع بیماری

سختی گرفت

و مدتی بعد از

تولد، مُرد.



خدا داوود را بخاطر گناه وحشتناکی  
که انجام داده بود بخشید. سپس  
بتشبع فرزند دیگری بدنیا آورد،  
"سلیمان" کسی که بعد از داوود  
پادشاه قدرتمند و بزرگی شد.  
داوود فرزندان دیگری نیز  
داشت، بعضی از آنها  
همواره داوود  
را عذاب می دادند.



داوود پاشاه (قسمت دوم)

داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس

بر اساس

دوم سموئیل ۱-۱۲

" کشف کلام تو نور می بخشد. "

مزمور ۱۱۹: ۱۳۰





پایان



داستانهای کتاب مقدس با ما در بارهٔ خدایی صحبت می‌کنند که ما را آفرید و ارادهٔ او این است که شما نیز او را بشناسید.

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم کارهایی که او آنها را گناه می‌خواند. مجازات گناه مرگ است، اما خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانهٔ خود را فرستاد تا بر روی صلیب به خاطر بخشش گناهان ما بمیرد. عیسی مسیح پس از مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. اگر تو به عیسی ایمان بیاوری و از او بخواهی که گناهان تو را بپامزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو خواهد شد و تو برای همیشه با او زندگی خواهی کرد.

اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب این دعا را بکن: عیسیای عزیز من ایمان دارم که تو خدا هستی، و به صورت انسان به زمین آمدی تا برای گناهان من بمیری، و اکنون زنده هستی. خواهش می‌کنم که وارد زندگی من بشوی و گناهان مرا ببخشی تا بتوانم زندگی تازه‌ای داشته باشم و برای همیشه با تو زندگی کنم. کمک کن تا به عنوان فرزند تو بتوانم تو را اطاعت کنم و برای تو زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن! انجیل یوحنا ۳: ۱۶

